گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید مدافع امنیت فراجا مجتبی سالار نسب

وصیتش امر به معروف بود

دیدار رهبری، آرزوی همیشگی پدرومادر شهید است

صغری خیل فرهنگ

مأموران یگان امداد بندرعباس، در پی گزارش مرکز ۱۱۰مبنی بر درگیری و اختلاف قومی قبیله‌ای مربوط به دو طایفه، به محل مورد نظر اعزام می‌شوند. با حضور گشت انتظامی در محل افرادی به سمت مأمورین انتظامی شلیک کرده که متأسفانه یکی از کارکنان یگان امداد به نام استوار یکم، مجتبی سالار نسب به شهادت می‌رسد. بلافاصله افراد حاضر در این درگیری از سوی مأموران حاضر در محل شناسایی و دستگیر می‌شوند. شهید سالارنسب، متولد سال ۱۳۷۲ و اهل رودان و متأهل بود. او هشت‌سال خالصانه در نیروی انتظامی خدمت کرد و شهادت مزد همه تلاش‌های این جوان خستگی ناپذیر شد. حسین سالار نسب از برادر شهیدش، می‌گوید.

اهل روستای خیرآباد رودان!

مجتبی در تاریخ ۲۵اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۲ در روستای خیرآباد از توابع بخش مرکزی شهرستان رودان استان هرمزگان متولد شد. ما دو برادروشش خواهر هستیم. او دیپلم برق داشت.

مجتبی، نیمه مردادماه یعنی حدود دو ماه قبل از شهادت سر سفره عقد نشسته بود. او بعد از مجاهدت فراوان و شجاعتش، در حین انجام مأموریت نهایتاً در هفتمین روز از ماه‌مهر سال ۱۴۰۰ در ساحل بندرعباس در درگیری با اشرار مسلح بر اثر اصابت ترکش به قلبش به شهادت رسید.

یک نیروی فرهنگی آتش به اختیار

برادرم ولایتمدار بود. او علاقه زیادی به رهبری داشت. سعی می‌کرد بیانات ایشان را سرلوحه کارهای خود قرار دهد. مجتبی بسیار پای کار امور فرهنگی بود. به ویژه در ایام محرم، حتی در این ایام و مناسبت‌های مذهبی مرخصی می‌گرفت و خودش را به کارهای هیئت می‌رساند. ایشان در ماه محرم همراه با بچه‌های محل، برای هر چه بهتر برگزارشدن مراسم‌های عزاداری‌امام حسین(ع) همه تلاش خود را انجام می‌داد. ماه مبارک‌رمضان هم اگر مأموریت بود که هیچ. اما اگر خانه بود، اول مجتبی بیدار می‌شد و همه خانواده را بیدار می‌کرد. همه می‌رفتیم خانه پدرم برای سحری خوردن.

او فعالیت زیادی در بسیج روستای‌مان داشت. خیلی دغدغه مردم را داشت. در تیم فوتبال روستا بازی می‌کرد.

با اینکه فرزند آخر خانواده بود، اما در قبال خانواده، به ویژه پدر، مادر، خواهر و برادرها خودش را مسئول می‌دانست. کارهای پدر و مادر را انجام می‌داد. هوای خواهر و برادرها را داشت.

هیچ‌گاه دست خالی به خانه نمی‌آمد. حتماً هدیه یا خریدی برای خانواده انجام می‌داد. حتی اگر پول به اندازه خرید نداشت، بستنی یا کلوچه تهیه می‌کرد و با دست پر خدمت والدین می‌رسید. وقتی از بندرعباس به مرخصی می‌آمد، دست پدر و مادر را می‌بوسید. مهربانی برادرم زبانزد همه بود. فرقی نمی‌کرد هم با خانواده، هم با خویشان و مردم محل. اگر یک اختلافی بین خانواده‌مان پیش می‌آمد، با اینکه کوچک‌تر از ما بود، هر طوری شده به دنبال حل اختلاف می‌رفت و تا آن را رفع نمی‌کرد، آرام نمی‌نشست.

احترام بزرگ‌تر را خیلی نگه می‌داشت وقتی سرباز بود، در زمان مرخصی ابتدا به خانه پدر بزرگ می‌رفت تا به او سرکشی کند. شوخ‌طبع بود و با مردم بسیار بگو و بخند داشت.

مردم‌دار و یتیم‌نواز بود. همیشه به فکر نیازمندان بود. همه تلاش خود را می‌کرد که گرفتاری مردم را حل کند. علاوه بر کمک‌های خود به نیازمندان، برایشان از خیرین کمک‌مالی جمع آوری می‌کرد. نمی‌خواست آنها شرمنده اهل خانه‌شان شوند.

وقتی که به سختی زیاد می‌افتاد و دیگران گلایه می‌کردند، برادرم می‌گفت: این باقیات و صالحات است که برای ما می‌ماند.

جا مانده اربعین

چند شب قبل از شهادتش، میهمان برادرم بود. شب هنگام وقت تماشای تلویزیون وقتی راهپیمایی اربعین کربلا را نشان می‌دهد، برادرم می‌گوید ان‌شاءالله سال دیگر باید بروم کربلا. که بعد از آن به شهادت می‌رسد و از زیارت اربعین جا می‌ماند.

افتخار اهل روستا

فکر و ذکرش شهادت بود. بارها و بارها به برادرانم گفته بود، من شهید می‌شوم. من‌به راهی می‌روم که همه شما، همه اهل محل به من افتخار می‌کنید. من نام پدر را بالا خواهم برد. حق داشت با شهادتش به‌خود بالیدیم و افتخار کردیم. با شهادتش اهل روستا به خود بالند که چنین فرزندی را تربیت کرده اند.

دورهمی آخر و شهادت

یک عادت همیشگی مجتبی این بود که دوست داشت همه خانواده به بهانه‌های مختلف دور هم جمع شویم. خیلی حواسش به صله رحم و رابطه صمیمانه بین خانواده‌های‌مان بود.

آخر هفته‌ها که می‌شد خودش با همه خواهر و برادرها تماس می‌گرفت و آنها را برای یک دورهمی در منزل مادر دعوت می‌کرد.

برنامه‌ریزی‌اش هم خیلی دقیق بود. مثل همان دورهمی روز چهارشنبه که خبر شهادتش را به ما دادند. محل خدمت مجتبی بندرعباس بود و ما در روستای رودان زندگی می‌کردیم. آخرین دورهمی ما مربوط می‌شد به شب جمعه قبل شهادتش. همه بعد از مراسم قرآن‌خوانی کنار هم نشستند، گفتند و خندیدند. برای مجتبی این جمع، فرصتی بود تا از همه خانواده خداحافظی کند. مجتبی از همه‌مان خداحافظی کرد گفت من فردا می‌خواهم بروم بندر. شاید تا یک هفته دیگر نیایم.

او رفت و حدود سه روز بعد یعنی روز دوشنبه، با من تماس گرفت و گفت داداش! همه برادرها و خواهرها را برای روز چهارشنبه در منزل مادر در رودان جمع کن. حتی شب قبلش به مادر زنگ زده بود که من فردا می‌آیم. چیزی لازم نداری، برایت بگیرم؟ همه بچه‌ها و خواهر و برادرهایم را دعوت کرده ام خانه‌تان. اگر وسیله‌ای می‌خواهی من برای شب بخرم و بیاورم. فردا صبح می‌آیم رودان! مجتبی همه ما را دور هم جمع کرد تا در این دورهمی آخر، خبر شهادتش را به ما بدهد. او می‌خواست در این لحظات سخت همه کنار هم باشیم، شاید اینگونه شنیدن خبر شهادتش برای ما راحت‌تر باشد.

شهادتی که بهت‌آور بود

شنیدن خبر شهادت برادرم، بسیار شوکه کننده بود. وقتی صبح وضعیت به روزرسانی شده، یکی از دوستان را در فضای مجازی مرور می‌کردم، متوجه عکس برادرم شدم که زیرش نوشته بود: شهادتت مبارک مجتبی‌جان. من اینگونه متوجه شهادت او شدم. بعد از آن بود که به پدر و مادرم اطلاع دادند، مجتبی تیر خورده و در بیمارستان است، مادرم با من تماس گرفت و در حالی که گریه می‌کرد، گفت: می‌گویند مجتبی تیر خورده! برو بیمارستان و از حال مجتبی باخبرشو. گفتم: مادر! مجتبی از ناحیه پا مجروح شده و چیزی نیست، من آمده‌ام بیمارستان.

شما نگران نباشید. نمی‌دانستم چطور و با چه جملاتی باید مادرم را آرام می‌کردم. من به بیمارستان رفته بودم اما نه برای دیدن مجروحیت مجتبی! رفته بودم از شهادتش خبر بگیرم. مجتبی ساعت دو نیمه شب به رحمت خدا رفته بود.

بعد به سمت روستا به راه افتادم تا خودم خبر شهادت برادرم را به او بدهم. واقعاً لحظات خیلی سختی بود. آن لحظه که چشمان پدر و مادر را خیره به چهره‌ام می‌دیدم، آن لحظه که گوش‌هایشان را به تک تک حرف‌هایم تیز کرده و منتظر بودند تا شاید بهترین خبر درباره پسرشان را از زبان من بشنوند، سخت بود. اما شهادت مجتبی تنها واژه‌هایی بود که بر زبان من جاری شد. سخت بود تسلی دادن به پدر و مادری که دلبسته فرزندان‌شان هستند. شهادتش بهت‌آور بود. فکر نمی‌کردیم او به این زودی به خواسته‌اش برسد. همانطور که پیشتر خود مجتبی وعده کرد، همه ما به شهادت برادرمان افتخار کردیم. او برای حفظ نظام، برای حفظ این خاک، برای امنیت جان و مال و ناموس‌مان جانش را بخشید و شهید شد. پدر و مادر می‌گویند؛ پسرمان مجتبی رفت، بخاطر انقلاب، به خاطر دل حضرت آقا. حالا دیدار چهره رهبری عزیزمان آرزوی همیشگی پدرومادر است. باشد که روزی به خواسته قلبی خود برسند.

> شکوه و عظمتی که در مراسم تشییع برادرم دیدم، باعث آرامش و تسلای خاطر ما شد. مجتبی را به روستا آوردند تا میان دستان مردمان زحمتکش روستایی تشییع شود. جمعیت بسیاری آمده بودند. تک‌تک‌شان گویی عزیز خود را به خانه ابدی بدرقه می‌کنند

جای خالی مجتبی!

شکوه و عظمتی که در مراسم تشییع برادرم دیدم، باعث آرامش و تسلای خاطر ما شد.

مجتبی را به روستا آوردند تا میان دستان مردمان زحمتکش روستایی تشییع شود. جمعیت بسیاری آمده بودند. تک‌تک‌شان گویی عزیز خود را به خانه ابدی بدرقه می‌کنند. مردم روستای ما مردمی ولایتمدار، انقلابی و پای نظام هستند و احترام زیادی برای شهدا قائل هستند. احترام پدرومادر شهید، احترام برادر و خواهر شهید را دارند. بزرگان روستا همیشه به خانه پدرم، سر می‌زنند و جویای احوال‌شان هستند. می‌آیند و از پدرومادر می‌خواهند، با دعای خیرشان آنها را بدرقه کنند. از پدر و مادرم می‌خواهند، شهید را واسطه کنند تا به حوائج قلبی‌شان برسند. آنها همیشه در کنار ما هستند اما جای خالی مجتبی با هیچ چیز دیگری پر نمی‌شود.

حضور معنوی شهید

ماه محرم امسال را بدون او سپری کردیم. جسم او در کنار ما نبود اما می‌دانم بدون حضور معنوی او کار ما در راه‌اندازی موکب پیش نمی‌رفت. با برادرها نشستیم برنامه‌ریزی کردیم که به نام برادرم موکبی برای پذیرایی از عزاداران حسینی راه بیندازیم. دست ما خالی بود اما با توکل به خدا این کار را کردیم. از همان روز اول شهید کراماتش را نشان داد. ما فقط گفتیم مجتبی ما داریم به اسم تو این موکب را می‌زنیم، به نام تو و برای امام حسین(ع). خودت کمک‌مان کن. ما اصلاً متوجه نشدیم، این ۱۰روز محرم وسایل پذیرایی را از کجا تهیه کردیم. یکی شربت می‌آورد. یکی چایی می‌آورد، آن دیگری قند می‌آورد. این ۱۰روز محرم این موکب به نحواحسن از عزاداران حسینی پذیرایی کرد.

جایگاه والای شهدا

در خواب مجتبی را دیدم به او گفتم: شما از آن دنیا به ما خبر دهید. می‌گویند: آن دنیا خیلی سخت است. آیا واقعاً اینطور است؟! مجتبی گفت نه اصلاً سخت نیست. ببینید جایگاه من را! برای من که خیلی خوب است. گفتم اما مجتبی یک نگرانی در چهره‌ات می‌بینم. گفت این نگرانی به خاطر شماست. به خاطر دلتنگی‌ها و بی‌قراری‌های شماست.

خوش به حال شهدا، ان‌شاءالله ما بتوانیم حداقل رهرو مسیرشان باشیم تا شفاعت‌شان شامل حال ما هم بشود.

وصیت یک آمر به معروف

وصیت کرده بود: «سلامت جامعه اسلامی در گروِ امر به معروف و حفظ ارزش‌های دینی است.»

بعد از شهادتش این نوشته را پیدا کردیم و تلاش کردیم مانند او آمر به معروف باشیم.

و دلتنگی و دلتنگی

دلتنگی فصل جدایی‌ناپذیری از زندگی کسانی است که عزیز از دست داده‌اند. میان همه خانواده، مادر بی‌قرارتر است. او بسیار مجتبی را دوست داشت و روزهای بعد از او را به سختی می‌گذراند. مدت‌ها بعد از شهادت برادرم، هر روز ساعت۵، خودش‌را به مزار او می‌رساند و کنار مزارش می‌نشیند و دلتنگی‌هایش را تسکین می‌دهد. من‌وقتی دلتنگ برادرم می‌شوم، سر مزارش می‌روم و ساعت‌ها کنارش می‌نشینم. می‌نشینم‌از همه روزهای بعد او می‌گویم. گاهی از نبودنش گله می‌کنم. گاهی اشک‌می‌ریزم، گاهی نگاهم خیره به سنگ مزار و عنوان شهادتش می‌ماند و...

خدا برای کسی نخواهد، داغ از دست دادن عزیز سخت است و هر چقدر این‌وابستگی بیشتر باشد، سخت‌تر هم خواهد گذشت. وقتی مشکلی برایم پیش می‌آید یا یک گره‌ای در زندگی‌پیدا می‌کنم، با او درددل می‌کنم و مشکلم را با او در میان می‌گذارم. خدا شاهد است خیلی زود مشکلاتم حل می‌شوند. این یعنی شهید در کنار ما است. او ما را می‌بیند. او به فکر ماست. به‌حق گفته‌اند که شهدا زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۱۴۳

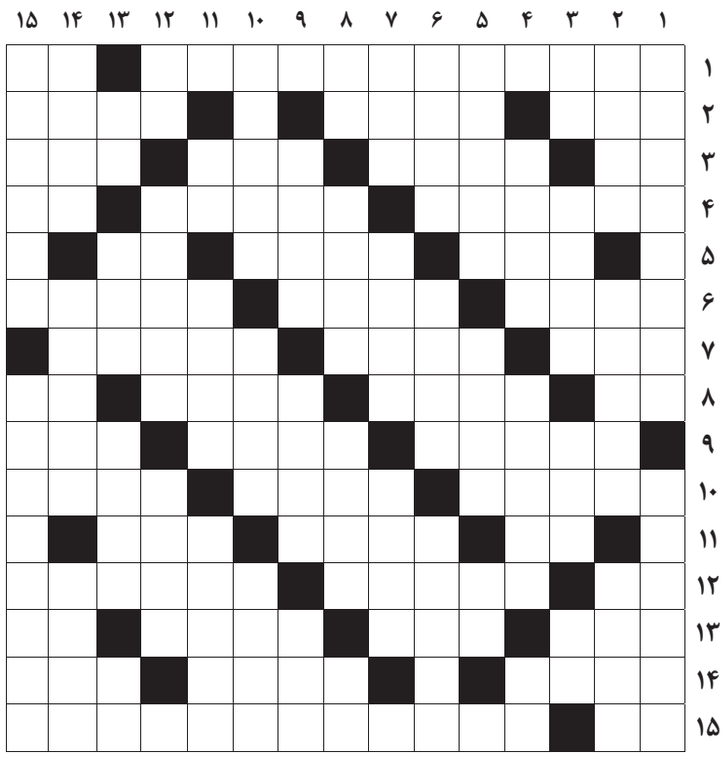

از راست به چپ

■۱- تیم فوتبالی در بوندس لیگای آلمان- درخت انگور ■۲-گاو تبتی-مخفی شدن به قصد شکار- دورتر از اینجا■۳- سرخ کمرنگ- گاز مرداب- علف خشک- عالی و برتر ■۴- خط استوا- بیرون زدن آب از فواره- از نت‌ها■۵- مرتجع فلزی- ششمین شهر بزرگ ژاپن- تکنیک ■۶- بندگی؛ بردگی- دریایی در شمال سیبری- برنده نوبل ادبی ۱۹۷۱ ■۷- دخان- لقب مولانا- اختراعی از کریستوفری ایتالیایی ■۸- بانگ چوپان- دیوارقلعه- بی صدا- زهر ■۹- گودال زیرزمینی- آبی که به جوی باز نمی‌گردد- پدر آذری ■۱۰- شیرینی خرمایی سنتی کرمان- پادشاه ماردوش- باخبره ■۱۱- رمق آخر- سنگ زینتی- از پونه بیزار است ■۱۲- فلز رسانا- عارضه ناشی از رشد لجام‌گسیخته سلول‌های بدن- کم کردن از مبلغ چک مدت‌دار و تبدیل آن به پول نقد ■۱۳- عضو بی حس- افسانه- از مدارس قدیمی تهران- حرف خطاب ■۱۴- پول چین- برودت- نطق و کلام ■۱۵-جنس به ظاهر قوی- طویل‌ترین رود قاره آسیا که در کشور چین جاری است

از بالا به پایین

■۱- نمایش کوتاه - کاخ سلطنتی روسیه ■۲- استاندار- کارگردان فیلم ترن- پستانداری است گوشتخوار کوچک تر از روباه ■۳- منقار کوتاه- سودمند- کشور صنعا- پسوند شباهت ■۴- آهن‌ربای انگلیسی- معذوریت و بن‌بست- نماد لاغری ■۵- نوعی نوشیدنی میوه‌ای- غذای زندانیان- خاک کوزه گری ■۶- خیال- مسابقه اسب‌سواری- با اطمینان ■۷- نرم- ویرگول- مسجد تخریب‌شده در دوران صدر اسلام ■۸- ضمیر اشاره- آنی و سریع- از نام‌های خدا- واحد بازی تنیس ■۹- کشور فیدل کاسترو- رویگر- الفبای تلگراف ■۱۰- بوته گیاه- ضد حمله- بتون مسلح ■۱۱- بخار دهان- نصفه- وسیله نظافت دندان ■۱۲- کتف- افراد- متواضع ■۱۳- یادداشت- یک حرف و سه حرف- کمان چهره- نیم ساعت! ■۱۴- از علوم حوزوی- مودت- محافظ سرانگشتان ■۱۵- انقلابی معروف مکزیک- بازاریابی

جدول سودوکو

ارقام۱تا۹راطوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۳	۶	۱		۵	
							۱	۸
	۹	۴						
			۵	۸				
۹	۲							
						۷	۳	۲
	۴	۳	۹					
			۲	۵				
		۶	۱			۳		

۶	۲	۴	۷	۲	۱	۵	۸	۹
۸	۵	۲	۴	۹	۲	۶	۱	۷
۱	۷	۹	۵	۸	۶	۴	۲	۴
۴	۴	۸	۶	۱	۲	۷	۹	۵
۹	۸	۵	۹	۴	۷	۲	۶	۱
۷	۱	۴	۲	۶	۸	۹	۵	۴
۲	۹	۶	۱	۵	۴	۸	۷	۳

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۱۴۲

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	خ	ل	ب	ا	ن	■	ل	م	ا	ن	■	ک	ا	ت	د
۲	و	ص	ل	■	م	ق	ب	ر	ه	ا	ل	ش	ع	ر	ا
۳	ی	■	م	ا	ی	ا	■	س	■	و	ا	ن	ت	■	و
۴	ش	ت	■	ه	ن	ی	ه	■	ا	ی	ز	■	ب	د	ن
۵	ت	ی	م	م	■	ق	و	ا	م	■	م	ه	ا	ر	■
۶	ن	ب	ش	■	ف	ر	ا	ن	ا	م	■	م	ر	ی	خ
۷	د	ا	ر	و	س	ا	ز	ی	■	ا	ر	ک	■	ک	ا
۸	ا	■	ق	ا	ا	ن	ی	■	ا	ر	ی	ا	ن	■	ت
۹	ر	ف	■	ر	د	ا	■	ا	م	س	ت	ر	د	ا	م
۱۰	ی	ا	ف	■	ا	ن	ا	پ	ا	ل	م	■	ا	ز	ا
۱۱	■	ت	ر	ن	ج	■	م	ا	ن	ی	■	ک	ف	ک	ل
۱۲	س	ح	ا	■	و	ق	ت	■	ی	ن	گ	ه	■	د	ش
۱۳	ک	■	ن	ش	ا	ط	ا	■	ی	و	ر	ش	■	ا	ع
۱۴	ا	ب	س	ت	ر	ا	ک	س	ی	و	ن	■	ا	خ	ر
۱۵	ر	ا	ه	ی	■	ر	ز	م	ه	■	ه	ی	و	ل	ا